

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث در آیه شریفه 55 از سوره مبارکه مائده است «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» در این آیه اثبات کردیم که کلمه «ولی» به همین معنای سرپرست و متولی امور و کسی که تصرف در امور انسان می‌کند. همین ولایت به معنای سرپرستی مراد است، عرض کردیم اگر ما باشیم و خود آیه، مخصوصاً دنباله‌ی آیه «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ» این به خوبی دلالت دارد که این ولی در اینجا به معنای ناصر یا به معنای محب نیست.

شاهدی درباه اینکه ولی در قرآن به معنای ولایت است

حالا ببینید باز برای اینکه یک مقداری شاهد بیاوریم بر مدعا، عرض کردیم که در قرآن ما ولی به معنای خصوص ناصر نداریم ولو اهل سنت ادعا کردند که در همین سوره‌ی مبارکه مائده آیه 51 به این معناست ولی آن را هم روشن خواهیم کرد که به این معنا نیست. از طرف دیگر در قرآن باز ولی به معنای سرپرست آمده، در آیه الكرسي بیان می‌شود «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» البته بنا بر اینکه این قسمت «لا اكره في الدين قد تبين الرشد من الغي» جزء آیه الكرسي باشد که ما معتقدیم نیست! ما معتقدیم که آیه الكرسي همان آیه‌ی اول است «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» تا «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» این لا اكره في الدين تحقیق این است که جزء آیه الكرسي نیست.

در قسمت بعد می‌فرماید «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يَخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» این ولی در اینجا به چه معناست؟ ولی در اینجا مسلم به معنای سرپرست است، ولی در اینجا مسلم به معنای همین ولایت اصطلاحی است، «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» شاهد ما این است که دنباله‌اش اثر ولایت را بیان می‌کند، می‌فرماید يَخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ. مؤمنین را از ظلمت به نور هدایت می‌کند و از ظلمات خارج می‌کند این يَخْرِجُهُم با نصرت و با محب سازگاری ندارد، يَخْرِجُهُم فقط با ولایت به معنای سرپرستی و همین متولی امور بودن سازگاری دارد، یعنی کسانی که ایمان بیاورند و خودشان را تحت ولایت خدای تبارک و تعالی قرار بدهند خدا اینها را از ظلمت به سوی نور رهنمون می‌کند. پس در این آیه از سوره بقره هم ولی به این معنا آمده این هم یک شاهدی است برای این مدعا.

مرحوم مظفر در دلایل الصدق می‌فرماید ما بر فرض که قبول کنیم ولیّ در این آیه به معنای ناصر است باز مدعا و مطلوب ما ثابت می‌شود، برای اینکه اگر هم به معنای ناصر باشد باید نصرت خاص از آن اراده شود، حالا توضیحش چیست؟ دو نکته اینجا دارند؛ یکی اینکه وقتی ما می‌گوئیم الله ولیّ الذین آمنوا یا إنّما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا، این به چه معناست؟ این کلمه‌ی «إنّما» دلالت بر حصر دارد، آن وقت اگر ولی را به معنای ناصر بیان کنیم یعنی «إنّما ناصرکم الله و رسوله والذین آمنوا» سؤال این است چه امتیازی در نصرت خدا و رسول و مؤمنین وجود دارد که در نصرت بقیه نیست؟! دیگران هم بالأخره انسان را یاری می‌کنند، خود مشرکین، کفار، اهل کتاب، اما در خصوص اینها نصرت‌شان باید یک خصوصیتی داشته باشد.

مرحوم مظفر می‌فرماید چون نصرت اینها مشتملهً علی القیام و التصرف بامورهم، یک نصرت خاصی است که مشتمل بر قیام و تصرف در امور اینهاست، پس باز این نصرت یک جوری معنا می‌شود که بازگشتش به همان معنای ولایت است این یک نکته. و باز می‌فرمایند اگر ولی به معنای نصرت باشد وقتی ما می‌گوئیم انما ولیکم الله ناصر شما فقط خدا و رسول والذین آمنوا است به این معناست که نصرت دیگران کلانصرت است، نصرت دیگران کالعدم است، کالعدم که شد باز این نصرت برمی‌گردد به ولایت. چرا نصرت اینها به درد می‌خورد و نصرت دیگران کالعدم است؟ چون نصرت اینها همان نصرت کامله است، نصرت کامله یکی از لوازم امامت است، وقتی ما می‌گوئیم کسی امام است یعنی کسی که نصرت کامل للمؤمنین دارد، یعنی هم و غم او، حل امور و مسائل مسلمین، یاری رساندن به مؤمنین، ببینید یک وقتی هست که می‌گوئیم زید ناصر عمرو است، یعنی عمرو یک کاری داشت حالا زید یک مقداری به او کمک کرد، این نصرت امروز هست ممکن است تا آخر عمر دیگر نباشد، زید یک بار در عمرش نصرت کند و آن هم فقط به عمرو، دیگران هم همینطور. اما نصرة الامام مخصوصاً با آن خصوصیتی که ما برای ولیّ خدا و امام قائلیم، ما معتقدیم که امام امانٌ لأهل الأرض است، این مال همه‌ی ائمه است. پس دائماً امام دارد مؤمنین را نصرت می‌کند.

دیدگاه استاد محترم درباره دلالت ولیّ بر نصرت

البته این تعبیر به دوام النصرة نیست در کلام مرحوم مظفر و این را ما اضافه می‌کنیم، امام(ع) دوام النصرة دارد و آیه هم که می‌فرماید إنّما ولیکم الله این اگر به معنای نصرت باشد باید دوام نصرت باشد، اساساً ما برگردیم یک جور دیگر با خصم‌مان مباحثه کنیم، می‌گوئیم اگر این ولی به معنای نصرت باشد، این نصرت را چطور نصرتی می‌خواهید بگیرد؟ نصرت دائمی می‌گیرد یا نصرت موقت و نصرت فی الجملة، اگر نصرت دائمی بگیرد نصرت دائمی همان ولایتی است که ما دنبال او هستیم، چون ولایتی که ما دنبالش هستیم یعنی خدای تبارک و تعالی دائماً فی جمیع الأحوال سرپرستی می‌کند انسانها را و نصرت می‌کند. حالا اگر طرف مقابل ما بگوید مراد نصرت فی بعض الأحيان است، لازمه‌اش این است که خدا در بعضی از احيان ناصر باشد و در بعضی از احيان نباشد، رسول در بعضی احيان ناصر و در بعضی از احيان نباشد و هذا خلاف ظاهر الآیة. ظاهر آیه که به نظر من این نکته‌ای که ما داریم عرض می‌کنیم ولو جرقه‌ی اصلی‌اش را مرحوم مظفر در ذهن ما زده ولی به این بیان نیامده این مهمتر از آن مطلبی است که مرحوم مظفر دارد. اگر بگوئیم آیه نصرت موقت را دلالت دارد یعنی نصرت فی بعض الأحيان این خلاف ظاهر آیه است، إنّما ولیکم الله خدا گاهی اوقات شما را یاری می‌کند، رسول گاهی اوقات شما را یاری می‌کند، ظاهر آیه این است که خدا، رسول والذین آمنوا، همیشه یاری می‌کنند مؤمنین را، یا بشر را. ولیکم خطاب به هر که می‌خواهد باشد!

اگر همیشه یاری می‌کنند هذا معنی الإمامة، ما وقتی می‌گوئیم امامت یعنی یک موجودی که دائم النصرة است للمؤمنین فی جمیع الأحوال. پس این هم روی این بیان که اگر ما ولی را به معنای ناصر بگیریم چون آیه ظهور دارد که خدا و رسول همیشه نصرت می‌کند این نصرت دائمی لا يمكن إلا روی مسئله‌ی ولایت و سرپرستی، روی مسئله‌ی امامت به معنای سرپرستی. با این بیان اگر کسی آمد حصر انما را انکار کرد این ظهور خیلی روشنی دارد به همین ولایت به معنای سرپرستی.

مطلب دیگر اینکه فضل بن روزبهان در کتاب ابطال الباطل یا ابطال نهج الباطل می‌گوید آیات قبل قرینه است بر اینکه این ولی در اینجا به معنای ناصر است، در همین سوره مبارکه آیات قبلش این آیه‌ی شریفه است، آیه‌ی 51 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» فضل بن روزبهان می‌گوید این آیه 51 را قرینه قرار بدهیم بر آیه 55؛ در این آیه می‌گوید اینجا مسلم به معنای ناصر است، شأن نزول آیه 51 این است که بعد از جنگ بدر عبادة بن صامت خزرجی خدمت رسول خدا رسید و گفت من هم پیمانی از یهود دارم که اینها قدرتمندند ولی حالا که اینها ما را تهدید به جنگ می‌کنند من دیگر اینها را به عنوان هم‌پیمان و ناصر و دوست خودم قرار نمی‌دهم، هم‌پیمان من فقط خدا و رسول است، عبدالله بن ابی آنجا بود و گفت نه، ما باید اینها را برای روز مبادا داشته باشیم، این یهود را برای روزی که مشکل می‌شود برای ما باید داشته باشیم، گفت من هم یک هم‌پیمانی با یهود دارم ولی آنها را برای روز مبادا نگه می‌دارم، در شأن نزول دارد که رسول خدا به ایشان فرمود آنچه که من درباره عباده می‌ترسیدم در مورد تو واقع شد و فرمود خطر این دوستی برای توی عبدالله بن ابی بیشتر است و بعد عبدالله هم گفت حالا که شما چنین می‌فرمائید من هم می‌پذیرم و قطع رابطه می‌کنم، این شأن نزول آیه است.

آیه نازل شد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ» یهود و نصارا را به عنوان ولیّ خودتان قرار ندهید، فضل بن روزبهان و جمع زیادی از اهل عامه می‌گویند این اولیا در اینجا به معنای ناصر است و این شأن نزول را هم قرینه می‌گیرند و بعد می‌گویند حالا که اولیا در آنجا به معنای ناصر است آیه‌ی 55 هم که می‌فرماید «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» اینها می‌گویند یهود و نصارا را خدا فرمود اولیاء خودتان قرار ندهید، ولیّ شما فقط خدا و رسول است، پس این هم باید به معنای ناصر باشد.

و باز از مطالبی که دارد در همان جلد چهارم دلائل الصدق صفحه 300 به بعد آمده که گفته حتّی آیه 56 «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» این تولى هم به معنای نصرت و محبت است. می‌خواهد بگوید آیه 51 و 56 به معنای نصرت و محبت است پس آنچه ما بینهماست یعنی آیه 55 را هم به معنای نصرت و محبت قرار بدهیم، این ادعای فضل بن روزبهان.

ما قبلاً عرض کردیم اتفاقاً آیه بعد «وَمَنْ يَتَوَلَّ» یک، «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ» دو، اینها قرینه روشنی است بر اینکه این ولایت به معنای ولایت سرپرستی است نه ولایت به معنای نصرت، بی‌خود آمده آیه بعد را قرینه قرار داده، اصلاً آیه بعد یک ظهور روشنی دارد افرادی که زیر این پرچم ولایت خدا و رسول والذین امنوا باشند اینها می‌شوند حزب الله، فإن حزب الله هم الغالبون، اما بیائیم سراغ آیه اول.

نسبت به آیه اول مرحوم مظفر در همان دلائل الصدق اشکالی که می‌کند این است که می‌گوید آن آیه با این آیه بین‌شان چند آیه فاصله است، آیه 51 و این آیه 55 سه تا آیه بین‌شان فاصله است. با وجود این فصل چطور شما می‌آئید او را قرینه قرار می‌دهید، این یک. خصوصاً ایشان می‌گوید در آیه 54 لسان عوض می‌شود به عنوان خطاب می‌آید، در آیه 53 می‌گوید «وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» و در آیه 54 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» خطاب مستقل آمده، ولی اساس اشکال مرحوم مظفر این است که آن آیه با این آیه فاصله دارد. به نظر ما این جواب تامی نیست، مجرد فصل اگر اجنبی نباشد اشکالی در قرینیت ایجاد نمی‌کند.

پس باید بگوئیم از کجا برایتان مسلم و روشن است که آن اولیاء در آیه 51 به معنای ناصر است؟ اینها هم‌پیمان بودند، هم پیمان خودش یک نوع ولایت است منتهی ولایت طرفینی بوده. هم‌پیمان در اینکه اگر جنگی برای آنها رخ بدهد اینها بروند کمک کنند و بالعکس، ولی یک نوع ولایتی هست، یعنی وقتی آنها مشکلی پیدا کردند اینها امور آنها را اداره کنند نه اینکه فقط کنارشان شمشیر بزنند و تمام شود. به نظر می‌رسد اولیاء در آنجا روشن نیست که حتماً بگوئیم به معنای ناصر است. «لا تتخذ اليهود والنصارى»

این لا تتخذوا مخصوصاً این کلمه‌ی اخذ یعنی آنها را به عنوان ولیّ خودتان قرار ندهید، تکیه‌گاه خودتان قرار ندهید، این باز ظهور در همان سرپرستی دارد، یعنی مؤمنینی در صدر اسلام بودند که امورشان را با رهبری آنها انجام می‌دادند. آیه می‌فرماید آنها را از دخالت در امورتان منع کنید، فقط مجرد یک ناصر که نیست! حالا شاهد ما بر این معنا چیست؟

شاهد ما این است حالا اگر مسلمان‌ها در یک جایی مشکل پیدا کردند مثلاً مسلمان‌ها با یک قبیله‌ای از یهود مشکل پیدا کردند، اگر نصارا بیايند اينها را کمک کنند و اينها برای غلبه‌ی بر یهود از نصارا کمک بگیرند اشکالی دارد؟ کدام فقیهی است که بگوید این اشکال دارد و جایز نیست؟ هیچ اشکالی ندارد، بالعکس؛ اگر نصارا به مسلمان‌ها حمله کردند و یهودی‌ها حاضر شدند کمک کنند، بگوئیم آیه می‌گوید حق ندارید اینها را ناصر خودتان قرار بدهید؟ آیا می‌شود از آیه این را استفاده کرد؟ یا اینکه همین اولیاء در آیه 51 به همین معنای سرپرستی و تصرف در امور است. خدا می‌فرماید شما مسلمان‌ها امورتان را در اختیار یهود و نصارا قرار ندهید تا برایتان تصمیم بگیرند! حالا ولو شأن نزولش هم این قبیله‌ی عباده بوده یا عبدالله بن ابی ولی مکرر گفتیم اولاً این شأن نزول‌ها روشن و مسلم نیست که حتماً این شأن نزول این آیه است و ثانیاً شأن نزول یک بهانه و زمینه‌ای است بر اینکه خدای تبارک و تعالی یک حکم کلی را بگوید.

به نظر ما یا آن اولیاء در آنجا هم به همین معنای ولایت و سرپرستی است، یعنی ما باشیم و آیه 51، می‌گوئیم خدای تبارک و تعالی از اینکه یهود و نصارا ولی مؤمنین و مسلمین شوند منع کرده و این حرام است، اما اینکه آنها بخواهند به ما کمک کنند، اگر یهود بخواهد به مسلمان کمک کند در مقابل یک قوم دیگری از یهود، یا نصارا به ما کمک کند در مقابل یهود، ما در فقه که نمی‌توانیم بگوئیم این حرام است! حالا البته این فرع را بگردید ببینید در کتاب الجهاد مطرح شده یا خیر؟ که اگر در یک زمانی مسلمان‌ها بخواهند جهاد کنند قومی از نصارا حاضرند بیايند کمک کنند در مقابل یهود، اینجا باید بگوئیم اینها حق ندارند کمک کنند و شما هم حق ندارید کمک بگیرید؟! نه، آنچه در ذهن من هست، به حسب ظاهر و به حسب قواعد این مانعی ندارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین